

میزگرد نقد و بررسی کتاب

چرایی، چیستی، و چگونگی آموزش عمومی هنر

(نوشته دکتر محمود مهرمحمدی. انتشارات مدرسه، ۱۳۸۳)

همکاران محترم هیأت تحریریه فصلنامه در چهل و دومین جلسه خود تصمیم گرفتند که همراه با معرفی آثار معتبری که به دفتر فصلنامه می‌رسد، در صورتی که نویسندگان کتابها تمایل داشته باشند، با تدارک میزگردهایی به نقد و بررسی کتابها نیز پرداخته شود و حاصل گفتگوها در معرض قضاوت مخاطبان فصلنامه قرار گیرد. آقای دکتر محمود مهرمحمدی، نویسنده کتاب "چیستی، چرایی، و چگونگی آموزش عمومی هنر" موافقت کردند که کار ایشان به عنوان نخستین کتاب مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

آنچه در اینجا ملاحظه می‌کنید گزارشی از میزگرد بررسی و نقد این کتاب است. امیدواریم این حرکت علمی که آغاز شده است به گسترش فرهنگ اندیشه نقد و نقد اندیشه کمک نماید.

دکتر حسین لطف‌آبادی:

به نام خدا. امروز توفیقی حاصل شده است که در خدمت همکار محترم، جناب آقای دکتر مهرمحمدی استاد شناخته شده برنامه‌ریزی درسی هستیم و می‌خواهیم یکی از نوشته‌های خوب ایشان با عنوان "چرایی، چیستی، و چگونگی آموزش عمومی هنر" را در این میزگرد و با شرکت استادان محترم، جناب آقای دکتر ابراهیم زاده، جناب آقای دکتر

جولایی، و سرکار خانم دکتر هاشمی، مورد نقد و بررسی علمی و، اگر بتوانیم، مورد نقد هنری نیز قرار دهیم و حاصل گفتگوها را در فصلنامه نوآوری‌های آموزشی به چاپ برسانیم. امیدوارم این گفتگو بتواند برای خوانندگان محترم فصلنامه نیز مفید واقع شود.

اجازه می‌خواهم رشته کلام را به نویسنده محترم کتاب بسپارم و از ایشان خواهش کنم در مورد اثر خودشان توضیحاتی بدهند و بعد دوستان حاضر در جلسه نیز نظر خود را ارائه بفرمایند.

دکتر محمود مهرمحمدی:

بسم الله الرحمن الرحيم. از فصلنامه نوآوری‌های آموزشی به خاطر فرصتی که در اختیار من قرار داده‌اند که بتوانم از نظرات، پیشنهادات و انتقادات اساتید بزرگوار در مورد کار مختصری که در آموزش هنر انجام داده‌ام بهره‌مند شوم و نقایص کار را برطرف کنم تشکر می‌کنم. بدون تعارف این را یک فرصت می‌دانم و معتقدم که بایستی مغتنم شمرده شود لذا عرایضم مختصر خواهد بود تا از دیدگاه صاحب‌نظران بیشتر استفاده کنم. به امید آنکه این حرکت در فصلنامه نوآوری‌های آموزشی و سایر مجلات علمی در زمینه نقد و بررسی و گفتگو فتح بابی بشود و زمینه توسعه دانش تعلیم و تربیت را فراهم سازد.

در مقدمه کتاب اشاره‌ای با عنوان جنبش یا نهضت احیای هنر در نظام‌های آموزشی کرده‌ام. حداقل دو دهه است که حرکت‌های گسترده و فعالیتهای خوبی در حوزه هنر، خصوصاً مبانی نظری آن، در کشورهای توسعه یافته‌تر اتفاق افتاده و نوید آن را می‌دهد که هنر به عنوان یک حوزه یادگیری در نظام آموزشی از مهجوریتی که به آن مبتلا بوده و این ابتلا جهانی هم بوده است به مدد زمینه‌هایی که فراهم شده و فعالیتهای گسترده‌ای که در آموزش هنر اتفاق افتاده است خارج بشود.

در کشور ما به نظر من اینگونه رسیده بود که توجه به هنر و آموزش هنر می‌تواند زمینه‌ساز دستیابی به یکی از اهداف اساسی تعلیم و تربیت را فراهم کند و به همین خاطر فرصت

مطالعاتی که برایم در سال ۲۰۰۰ میلادی (۱۳۷۹) پیش آمد بنابه علاقه‌ای که در این زمینه پیدا کرده بودم و توجهی که به این مشکل در نظام آموزشی یافته بودم در فرصت مطالعاتی، که دوره محدودی هم بود و تکاپوی پرداختن به این موضوع را به صورت جامع نمی‌کرد، تلاش خود را انجام دادم.

در ابتدا آنچه را که در کشورهای دیگر طی دو دهه گذشته با عنوان جنبش نهضت احیاء هنر و آموزش هنر انجام شده بود مورد بررسی قرار دادم تا حاصل بررسیها را به نحو مقتضی در جامعه تعلیم و تربیت کشور مطرح کنم و به این ترتیب کمکی در جلب توجه به این حوزه مغفول کرده باشم.

در مراجعت از فرصت مطالعاتی، زمینه‌ای فراهم شد تا برای برنامه‌ریزان و کارشناسان کارگاهی یک هفته‌ای برگزار کنیم. تدارک این کارگاه و مواد و محتوای آن در حقیقت ماده اولیه کتابی شد که امروز در خدمت شما برای نقد و بررسی قرار گرفته است و امیدوارم نقایص آن بر اثر کمک این جلسات و استفاده از نظرات صاحب‌نظران و استادان محترم برطرف شود و دیگران را به تألیف آثار در آموزش هنر تشویق کند. البته باید اشاره کنم که بعد از مراجعت به ایران پس از دوره فرصت مطالعاتی با کمال خوشوقتی و خوشبختی مواجه با حرکتی در آموزش و پرورش شدم که در زمینه تدوین برنامه درسی هنر برای دوره ابتدایی شروع شده بود. وقتی که بیشتر با دست‌اندرکاران تدوین هنر در دوره ابتدایی ارتباط برقرار کردم به این نکته رسیدم که بسیاری از مضامین مترقی و روزآمد در حوزه تربیت هنری خوشبختانه در حرکتی در حال تکوین بود و برای تدوین برنامه جدید در دوره ابتدایی منظور شده بود. به هر حال زمینه تعاملات اینجانب با گروه برنامه‌ریزی درسی هنر به طور طبیعی فراهم شد و در برنامه درسی هنر که در حال حاضر اجرای آزمایشی خود را در دوره ابتدایی پشت سر می‌گذارد در حد توانم همکاری داشتم و اشکالات و نواقصی هم در آن برنامه وجود داشت که این موارد را در جستار نخست فصل چهارم کتاب با عنوان برنامه درسی هنر در ایران مطرح کردم و نکات قوت و ضعف را گوشزد نمودم.

نظام آموزشی ما نسبت به هنر که از مصادیق بارز یادگیری به حاشیه رانده شده است سرمایه‌گذاری خوبی کرده که در قالب برنامه درسی در دوره ابتدایی دنبال می‌شود و در یک

برنامه زمان‌بندی شده کم‌کم پوشش سراسری هم در یک یا دو سال آینده پیدا خواهد کرد و در برنامه سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی درسی و دفتر تألیف است که متعاقباً برنامه درسی دوره راهنمایی و همینطور مقاطع بالاتر را هم طراحی کنند. در اینجا لازم است از مرحوم مهندس علاقمندان رئیس وقت سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی درسی یادی کنیم که این حرکت و توجه مجدد به برنامه درسی هنر در زمان ایشان اتفاق افتاد و با حمایت و پشتیبانی ویژه ایشان هم همراه بود. این را از این جهت مطرح می‌کنم که چند روز گذشته دومین سالگرد رحلت مرحوم علاقمندان بود و جا داشت که ذکر خیری از ایشان بشود و کار خیر گذشتگان را به این ترتیب در حد خودمان پاس بداریم.

کتاب از شش فصل تشکیل شده است: فصل اول: ۱- آموزش هنر در آینده نظر که به طور گسترده به بحث نظری هنر پرداخته شده و در فصل دوم به مباحث کاربردی نزدیکتر می‌شود و جهت‌گیری اصلی و کلی و اهداف را مطرح می‌کند هرچند که بحثها نظری است ولی یک گام نزدیکتر به عرصه هنر است. تقریباً نیمی از کتاب به لحاظ حجم با این دو فصل پوشش داده می‌شود و نیمه دوم کتاب فصولی است که جنبه کاربردی و عملی به طور بارز و برجسته مطرح شده است. به این ترتیب که در فصل سوم روشهای آموزش هنر و ارزشیابی در حوزه هنر و در فصل چهارم به نقد و بررسی از برنامه درسی هنر در کشور پرداخته شده است. فصل پنجم نگاه را جهانی می‌کند و آنچه که در نظام آموزشی کشورهای دیگر مورد اهتمام است در حدی که منابع در اختیار بود ارائه شده و در فصل ششم چشم‌انداز آینده و حرکت‌های آینده در جهت توجه بیشتر و احیای کامل آموزش هنر در نظام آموزشی مورد توجه قرار می‌گیرد. در انتها کتاب پیوستی دارد که به معرفی منابع تخصصی، سایتهای اینترنتی و نشریات علمی و پژوهشی در حوزه هنری می‌پردازد. عذر می‌خواهم از اینکه توضیحاتم کمی طولانی شد.

بسم الله الرحمن الرحيم. توضیحات مفصلی که آقای دکتر مهرمحمدی دادند خیلی روشن‌گر بود. در واقع من خودم را در موقعیت تخصصی در این حوزه نمی‌بینم که برای این کار ارزشمند که ارائه کرده‌اند به عنوان فردی که نظر منتقدانه‌ای داشته باشد نگاه کنم. نظر منتقدانه دارم نه به عنوان متخصص این کار بلکه به عنوان خواننده کتاب "چیستی و چرایی و چگونگی آموزش عمومی هنر" که انتظاراتی دارد و چون برخی از انتظارات خود را نیافته‌ام از این منظر می‌خواهم بحث کنم.

شروع کتاب خیلی آغاز خوبی برای آموزش هنر دارد. وقتی می‌خواهیم آموزش یک مطلب را مدنظر داشته باشیم دنبال آن هستیم که ببینیم اپیستمالوژی (Epistemology) یا معرفت-شناسی آموزش در چه حیطه معرفتی قرار می‌گیرد و ما آن را منتقل می‌کنیم. وقتی جستارهای فصل اول را نگاه می‌کردم برداشتی خوب از آموزش هنر و بازانندیشی مفهوم سواد کردم و حتماً از آن بحثها استفاده خواهم کرد. اما اگر جای دکتر بودم ابتدا با جستارهای مفهومی شروع می‌کردم یعنی از مفاهیمی که از هنر به عنوان یک شاخه معرفت وجود دارد. همانطوری که می‌دانید شناخت انواع مختلفی، مثل شناخت علمی و عقلی و شناخت هنری، دارد.

شناخت هنری چه ویژگیهایی دارد و برای انتقال آن چه روشهایی و چه رویکردهایی باید اتخاذ کرد؟ پاسخ به این سؤال را در جستارهای مفهومی و جایگاه اپیستمالوژیک، با توجه به اینکه می‌دانم مولف در این حوزه دانش و اندوخته بسیاری دارند، اما به چه دلیل توجه نکرده‌اند. در جستارهای چهارم کتاب نیز ماهیت هنر برای ما روشن نشده است. هنر با فطرت همه انسانها سروکار دارد و همه گرایش به جمال و زیبایی و در نتیجه شناخت آن را دارند، اما فقط مغالطه و بدفهمی‌ها بحث شده و البته بسیار عالی هم مطرح شده است اما سؤال این است که بدفهمی از چه چیز؟ یعنی مولف فهم ماهیت هنر را به احساس عمومی خوانندگان متخصص و معلمان واگذار کرده‌اند.

در فصل دوم برنامه‌ریزی آموزش هنر انصافاً آنچه که باید گفته شود نوشته شده است، بدیهی است چون ایشان تخصص این کار را دارند می‌دانند در آموزش چگونه باید از رویکرد سنتی به معرفت زیباشناختی رسید. در فصل سوم جای یک سری بحثها را خالی دیدم چرا در این فصل روشهای آموزش و ارزشیابی در حوزه هنر مطرح شده است. همانگونه که

مستحضرید آموزش با فرآیندهای مختلفی آغاز می‌شود و با ارزشیابی تمام می‌شود. جریانی را که به عنوان یاددهی - یادگیری وجود دارد و این مطلب را که این جریان به کجا منتهی می‌شود و چه نتایجی به بار می‌آورد مورد بحث قرار داده‌اند. البته جای روشهای پژوهشی هنر در این فصل خالی بود. با این حال لازم است اشاره کنم که مولف وقتی مسائل آسیب شناسی برنامه‌ریزی و اجرای آموزش هنر را مطرح می‌کند خودشان جای پژوهشهای هنری را به طور عالمانه و هنرمندانه خالی می‌بینند و به عنوان یک آسیب از نبودن پژوهشهای هنری یاد می‌کنند.

مولف به خوبی این شاخه معرفتی را از علم جدا می‌کند و حیطه اساسی آن را واقعاً در کتاب مشخص کرده‌اند اما، به هر حال، وقتی معلم آموزش را شروع می‌کند نباید کار او به ارزشیابی ختم شود بلکه بهتر است به پژوهش منتهی گردد، چه از طریق اقدام‌پژوهی و چه استفاده از روشهای دیگر. منظور من این است که برای معلم باید بحث آموزش را به پژوهشهای هنری مرتبط کنیم.

دکتر جولایی:

بسم الله الرحمن الرحيم. در زمینه هنر دغدغه‌ای داریم که این معضل یک روزه نیست، بلکه همانند بیماریهای مزمن یک عارضه است. مقوله هنر همانطور که مولف ذکر کرده‌اند از سال ۱۳۱۶ وارد حوزه درسی شد زمانی که اسم وزارت، وزارت معارف بود و بعد وزارت فرهنگ و سپس وزارت آموزش و پرورش شد. لیکن نسبت به این مقوله دیدگاه عوض نشد و این یعنی کهنگی الگو، همین الگویی که ما بحث می‌کنیم و حداقل بالغ بر ۷۰ سال است که چنین است.

چند نکته در مورد الگوی هنری وجود دارد. اول اینکه یا نخواستیم ببینیم یا اگر دیدیم از این موضوع به راحتی و به سادگی گذشتیم مانند خیلی از اموری که هر روز با آن سروکار داریم ولی توجهی به آن نمی‌کنیم، همان چیزی که در فرهنگ عامیانه به فرهنگ روزینه از آن یاد می‌کنند و یا اینکه فکر و فعالیت جدی نکرده‌ایم مثلاً تعزیه که از بومی‌ترین، اصلی‌ترین،

اهلی‌ترین، مهمترین، و پیشروترین هنر دراماتیک ماست جایی که در کشور تعریفی از تئاتر ملی نشده است. تنها گونه نمایشی که در فضای اختصاصی و با متن اختصاصی و مکان اختصاصی صورت می‌گیرد لیکن ما تعریف درستی از آن نداریم و هر کاری که انجام شده توسط خارجیها بوده منهای فعالیت مرحوم عبدا.. مستوفی در شرح زندگانی من یا اعتماد الدوله کسی دیگر در این زمینه کار نکرده است. مولف اشاره به حقی در کتاب کرده‌اند واقعاً فقر پژوهشی در این زمینه موج می‌زند.

نکته دوم: کسانی که وارد حوزه علوم انسانی به طور عام و هنر به طور خاص شده‌اند اغلب افرادی علاقمند به این حوزه‌ها بوده‌اند و حسن نظر هم داشته‌اند اما رشته تخصصی شان نبوده به همین جهت در ترجمه متون هنری و معادل سازی مقوله‌های هنر مشکل داریم که سرآغاز مشکلات بعدی است. واژه‌گزینی در عرصه هنر واقعاً کار مشکلی است. به عبارتی تعریف عملی نداریم متون تخصصی هنر توسط افرادی ترجمه شده است که زبان خارجی می‌دانستند اما با هنر آشنایی نداشته‌اند.

نکته سوم: گم شدن شش پدیده هنری در کشور ماست. هنر در کشور ما بر پایه هنرهای تجسمی چرخیده و در تمام طول ۷۰ سال تعریف هنر در آموزش و پرورش همینگونه بوده است. گویا هنرهای دیگر وجود ندارد و اگر تعریفی هم کرده‌ایم خلط مبحث کرده‌ایم، هنر حجمی، تجسمی، نمایشی، و سینما که همه را با هم ترکیب کردیم.

این ازمصادیقی است که بسیار معضل ایجاد می‌کند. اگر به عنوان یک معلم مطلبی را می‌خواهم منتقل کنم باید درک درست و شفاف از موضوع و تقسیم‌بندی آن داشته باشم و گرنه تدریس را سخت و مشکل می‌کند که آقای دکتر در معرفی این حوزه در دوره ابتدایی کار بزرگی کرده‌اند.

در تعاریف باید به توافق عمومی برسیم که وقتی در دنباله بحث به آن اشاره می‌کنیم منظور نویسندگانه را بفهمیم. در خصوص معنای سواد وقتی به صفحه ۱۳ کتاب مراجعه می‌کنیم و همین را در صفحه ۱۴ ملاحظه می‌کنیم "با سواد بودن در حوزه ادبیات یعنی قادر به تفسیر و استنباط معنا و مقصود از قالبهای ادبی بودن". در بخش اول قالبهای ادبی مد نظر نبوده دریافت بصری

هم مد نظر بوده حال آنکه ادبیات و زبان دو مرحله دارد: ۱- زبان گفتاری ۲- زبان نوشتاری. هیچ قومی تا زبان گفتاری را کامل نکند زبان نوشتاری پیدا نمی‌کند. زبان به عنوان یک رسانه از دیدگاه پوپر، سوسور و از دیدگاه دیگران متفاوت است. واژه استنباط و معنا و تفسیر که بیان شده در هرمنوتیک باب جدیدی است به این معنا که تفسیر و دریافت الزاماً یکی نیستند. در صفحه ۱۵ مرقوم نموده‌اند "قالبهای بصری که آنها را هنرهای تجسمی می‌نامیم، مانند معماری، نقاشی، طراحی، مجسمه سازی و یا هنرهای نمایشی" که اصولاً این هنرها با هنرهای تجسمی سازگار نیست. هنرهای دراماتیک **Visual Art** با معماری که هنر پلاستیک و مجسمه‌سازی که به معنی حجمی است هم جنس نیستند نه شمارش و نه فرم و ریختار آنها یکسان نیست. به همین ترتیب در کشور ما با هنری به نام خوشنویسی آشنا هستیم. که فاقد شمارش **Count** است و همچنان بر آن اصرار می‌ورزیم حال آنکه اسیر ریختار و فرم هستیم. ما همیشه دچار فرم بوده‌ایم و هرگز به محتوا پرداخته‌ایم.

ما عزیزترین زمان آموزش رسمی دانش آموزان این مملکت را صرف فعالیت خوش‌نویسی کرده‌ایم که نتیجه ندارد ما بهترین دوران دانش آموزان که دوران ابتدایی باشد و باید همگرایی، مدیریت و رفع مشکل را یاد بگیرند و از هنرهای جمعی سود ببرند دور هم جمع نکردیم بلکه روی نیمکت پشت هم نشانیدیم گفتیم با جوهر و لایقه بنویس.

مورد بعدی واژه **adaptation** ادپتاسیون است به معنای بومی کردن اگر چه واژه خوبی در حوزه ادبیات است ولی در حوزه نمایش واژه خوبی نیست و در نهایت بهتر است مثالها به گونه‌ای شود که به ذائقه خودی آشنا تر بیاید تا بتواند مفید فایده باشد.

دکتر لطف آبادی:

در شرایطی که ما زندگی می‌کنیم، کار علمی خوب انجام دادن هنر بزرگی است و تألیف یک کار علمی خوب در حوزه هنر، هنر بزرگتری است. آقای دکتر مهرمحمدی چنین هنری کرده‌اند و من از مطالعه کتاب ایشان لذت بردم، مخصوصاً در قسمت‌هایی که هنر را با مهمترین مصادیق علوم تربیتی و روان‌شناسی مرتبط ساخته‌اند. به عنوان مثال می‌توانم به

موردی اشاره کنم که نظر هاوارد گاردنر را در ارتباط با اشکال مختلف هوش و اینکه هنر چه ارتباطی با هوش دارد مطرح کرده و شناخت هنری را از این دیدگاه ارائه نموده‌اند.

اهمیت آموزش هنر نیز به عنوان حوزه یادگیری و تربیتی در کتاب به خوبی ارائه شده است. در این کتاب کاری شده است که عموماً افرادی که با هنر سروکار دارند و کتابهای آموزش هنری می‌نویسند، کمتر انجام می‌دهند چون به صورتی انحصاری متمرکز بر جنبه‌های هنری هستند و به جنبه‌های آموزشی و تربیتی، به خصوص به برنامه‌ریزی آموزش هنر چندان توجهی ندارند. به این جهت می‌خواهم بگویم که واقعاً جای این کتاب خالی بود و آقای دکتر قدم اول را برداشته‌اند و امیدواریم در قدمهای بعدی که خود ایشان یا دیگر استادان برمی‌دارند این راه بازتر و هموارتر شود.

چون کتاب با عنوان "آموزش عمومی هنر" به چاپ رسیده است سؤالی که برایم مطرح است این است که آموزش عمومی چه حوزه‌هایی را باید دربرگیرد و در این میان هنر چه جایگاهی دارد یا چه ارتباطی با آموزش عمومی می‌تواند داشته باشد؟ به نظر من این موضوع بسیار اساسی است ولی توجه کافی به آن نشده است. آموزش عمومی به انتقال فرهنگ و ارزشها و دانشها و یاددهی مهارتهای لازم برای زندگی می‌پردازد. لازم است مفهوم آموزش عمومی قدری باز می‌شد و بعد در میان آنچه که در حوزه‌های عمومی مهم است مثل حوزه‌های زبان‌آموزی، ریاضی، آموزش تاریخ و فرهنگ، آموزش مهارتهای اجتماعی و شهروندی، آموزش تفکر و حل مسأله، آموزش تعامل سالم با محیط زیست، و ...، جای آموزش هنر مشخص می‌شد و با نقد وضعیت موجود، راه‌کارهای ثمربخش برای آموزش هنر و زیبایی‌شناسی و شور و شوق زندگی ارائه می‌شد.

در ابتدای کتاب از مهارت اساسی سه گانه خواندن و نوشتن و حساب کردن یاد شده است و اینکه هنر باید مهارت چهارم باشد. این سخن که مهارتهای اساسی سه گانه است یا چهارگانه، نگاه تقلیل‌دهنده‌ای است. قاعدتاً انتظار داریم که وقتی از آموزشهای لازم برای یک دوره تحصیلی، مثلاً آموزش عمومی یا آموزش ابتدایی و راهنمایی، صحبت می‌شود برنامه‌ها و مهارتهای مورد نیاز آن دوره به صورتی جامع طرح شود تا ذهن خواننده با کلیت مسائل مواجه گردد و دچار نگرش ناقص نشود. در برنامه‌های درسی آموزش عمومی ما جای آموزش

فلسفه زندگی، آموزش شهروندی و اخلاق اجتماعی، و آموزش زیبایی‌شناسی و زیبایی‌دوستی و زیبایی‌آفرینی تقریباً خالی است. به عنوان مثال، من فکر می‌کنم که آموزش چگونگی تفکر درست و چگونگی حل مسأله برای دانش آموزان ما (که بخشی از آموزش فلسفه زندگی است) در آموزش عمومی کشور جایگاهی ندارد حال آنکه واجب‌ترین نوع آموزش است و آموزش و پرورش ما فعالیتی در این خصوص ندارد و اهمیت آن از خواندن و نوشتن و حساب کردن کمتر نیست. در خصوص آموزش شهروندی و رفتار درست اجتماعی نیز ما در آموزش و پرورش رسمی برنامه روشنی نداریم. در مورد تعامل درست با محیط زیست و بهداشت محیط نیز همین مشکل اساسی را داریم و جای چنین آموزش‌های مهمی در برنامه‌های آموزشی و درسی ما خالی است. در واقع این‌طور نیست که غیر از خواندن و نوشتن و حساب کردن فقط به یک مهارت مهم دیگر، یعنی آموزش هنر، نیاز داشته باشیم. البته و بدون کمترین تردید، آموزش هنر و زیبایی‌شناسی و تحسین هنری و زیبایی‌دوستی و پرورش شور و شوق هنری نیز از جمله ضرورت‌های برنامه‌های درسی در آموزش عمومی است که نسبت به آن هم کم‌توجهی جدی وجود دارد. انتظار طبیعی اینجانب به عنوان خواننده کتاب، آن است که به آموزش‌ها و مهارت‌های بسیار مهم دیگر نیز اشاراتی می‌شد و مسأله آموزش هنر در کنار سایر حیطه‌های شناختی و عاطفی و مهارتی مورد نیاز آموزش عمومی با دقت بیشتر و شفاف‌تر و نظام یافته‌تر قرار می‌گرفت تا در ذهن خواننده شبکه مفهومی بهتری ایجاد نماید و نگاه او را به آموزش عمومی و جایگاه آموزش هنر در این آموزش به سطح بالاتری برساند.

نکته دیگر این است که برنامه‌های درسی آموزش عمومی در کشور ما دچار ناهماهنگی‌های فراوانی است که پاسخگوی تربیت شهروندان موفق برای زندگی در عصر کنونی و جهان کنونی نیست. این برنامه‌ها چگونگی زندگی کردن را به دانش‌آموزان نمی‌آموزد و ما در تربیت معلم نیز آموزش‌های لازم را در این موارد به معلمان ارائه نمی‌کنیم. مشکل آموزش هنر نیز یکی از مجموعه همین کمبودها است. از آنجا که اندیشه روشن و خردمندانه به آموزش عمومی لازمه پیشرفت کشور و مردم ما است لازم بود رابطه آموزش هنر با آموزش زندگی نیز بیشتر مورد توجه قرار می‌گرفت. به هر حال، کمترین تردیدی ندارم که در وضعیت کنونی که توجه

شایسته و همه‌جانبه به آموزش هنر در آموزش عمومی نمی‌شود، کتابی که آقای دکتر تألیف کرده‌اند بسیار ارزشمند است و گامی مهم در جهت اعتلای آموزش عمومی برداشته شده است.

انتظار دیگری که برای من هست این است که وقتی به مسأله "چیستی، چرایی، و چگونگی آموزش عمومی هنر" می‌پردازیم به مقوله رابطه هنر با زیبایی‌شناسی (یعنی به رابطه art & esthetics) نیز بپردازیم و به خواننده نشان دهیم که چگونه هنر با فلسفه زندگی در ارتباط است. می‌دانیم که هنر، به معنای خلق و ارائه زیبایی از طریق تخیل و آفرینش خلاق است که صورتهای گوناگون (اعم از نقاشی، موسیقی، حرکات موزون، مجسمه‌سازی، طراحی، معماری، هنرهای زبانی، هنرهای نمایشی و امثال اینها) به خود می‌گیرد. همچنین، زیبایی‌شناسی که شاخه‌ای از فلسفه است، به معنای مجموعه‌ای از مفاهیم بنیادی و اصول مربوط به ماهیت زیبایی، ذوق هنری، تحسین هنری، و خلق هنری است. تبیین ارتباط هنر و زیبایی‌شناسی و نمود عینی این ارتباط در برنامه‌های درسی می‌تواند ذهنیت روشنتری برای خواننده در این مورد فراهم کند. به بیان دیگر، باید نشان دهیم که هنر که نمود عملی و عینی دارد چگونه در ارتباط با سازمان روان‌شناختی و عاطفی و با نگرش به حیات انسانی و فلسفه زندگی است و می‌تواند به عنوان یک آموزش رهایی‌بخش در خدمت رشد و سلامت روانی و معنی‌دار کردن زندگی در نظر گرفته شود. توجه بیشتر به چنین مسائلی می‌تواند اهمیت آموزش هنر در نظام برنامه درسی را برای خوانندگان آشکارتر نماید و همدلی و همفکری و همراهی بیشتر آنان با نویسنده کتاب را به همراه بیاورد.

عنوان کتاب با مفهوم "چیستی هنر" آغاز می‌شود. وقتی از چیستی هنر صحبت می‌کنیم وارد یک بحث مهم انسانی و فلسفی می‌شویم که می‌باید بیشتر مفهوم فلسفی هنر و استتیکز ارائه می‌شد تا برای آن دسته از خوانندگان که نگرشهای کلی به مسائل را می‌پسندند و به کمک آن ذهن خود را سازمان می‌دهند قابل استفاده‌تر می‌شد. پس از بیان مفهومی و معنایی هنر است که باید به مسائل جزئی‌تر و عینی‌تر به منظور شفاف‌سازی و نظم‌بخشی و جزئی‌سازی ذهن در مقوله مورد بحث پرداخت. در واقع، من هم با نظر جناب دکتر ابراهیم‌زاده موافق هستم که بهتر بود در مورد چیستی هنر شرح و توضیح بیشتری ارائه می‌شد.

مباحثی که در مورد چرایی هنر و اهمیت برنامه‌ریزی درسی هنر در آموزش عمومی ارائه شده بسیار سودمند و جالب است. در عین حال ای کاش پژوهش‌های بومی در این حوزه وجود می‌داشت و یا از پژوهش‌های بین‌المللی استفاده می‌شد و آقای دکتر آنها را برای تأیید دیدگاه‌های خود مورد استفاده قرار می‌دادند. البته کار سختی است و شاید توقع بیجایی باشد از استادی که روی علاقه شخصی و در یک وقت کم و فرصت محدود مطالعاتی و با امکانات اندکی که اشاره فرمودند بازهم این اثر باارزش را تدوین کرده‌اند.

نکته دیگر این است که ما در آموزش عمومی خود دشواری‌های زیاد در حوزه هنر داریم که جا داشت به صورتی نظام یافته و بر اساس یافته‌های علمی و پژوهشی مورد بررسی قرار می‌گرفت و زمینه‌ها و دلایل و راه‌کارهای بهبودبخشی آن‌ها توضیح داده می‌شد. مثلاً تأکیدهای بیش از حد کنونی بر خط‌نویسی و هنرهای مشابه بی‌ضرر و کم‌خاصیت که اشاره فرمودند و ساعات زیادی از برنامه‌ها می‌گیرد، باید کاهش یابد و به جای آن به هنرهای خلاق و حیات‌بخش و اصیلی پرداخته شود که موجب غنای فرهنگی و رشد عاطفی و سلامت روانی می‌شود. این نوع مسائل برای همه دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت که علاقمند به سرنوشت و رشد شخصیت و عواطف و اندیشه کودکان و نوجوانان و جوانان این مرز و بوم هستند حائز اهمیت اساسی است و جا دارد که تأکید بیشتری در برنامه‌های درسی به آنها بشود.

به نظر می‌رسد که اگر به ضرورت هنرهای مهم دیگری در برنامه درسی، مثلاً هنر موسیقی و نادیده گرفتن این هنر مطلق که حیات بخش است و انسان را با عوالم مینوی و هارمونی هستی نزدیک می‌کند، اشاره می‌شد کیفیت کتاب به سطح بالاتری ارتقاء می‌یافت. اینکه ما به دانش‌آموزان موسیقی اصیل و سالم را نمی‌شناسانیم موجب می‌شود که آنان وقتی به سنین جوانی و بزرگسالی می‌رسند شناخت و قضاوت و انتخاب درستی از این هنر مهم نداشته باشند و به دلیل نیاز طبیعی خود به آهنگ و هارمونی، در پی آن نوع از موسیقی می‌روند که ممکن است به جای سلامت روانی، آنان را دچار مشکل نیز بکند.

فضا و زندگی هنری در مدارس دچار رخوت و تیرگی است و جا دارد مورد بررسی و نقد و چاره‌جویی اساسی قرار می‌گرفت. تقریباً در مورد تمام هنرها این مشکلات وجود دارد و ما دچار فهم متناقض و غلط و یا پنهان‌کارانه هستیم. چنین مسائلی باید به دقت و قوت در آثاری

از نوع کتاب مورد بحث ما طرح می‌شد. ما حتی در آموزش سرود، اعم از سرودهای مدرانه و ملی و انسانی برای ایجاد روحیه و سرزندگی و شجاعت و فضیلت کار قابل‌ذکری انجام نداده‌ایم. چنین مشکلاتی باید طرح می‌شد تا به تغییرات و اصلاحاتی در برنامه‌های درسی بینجامد.

یک هدف مهم آموزش هنر، پرورش تخیل خلاق است. اهمیت تخیل خلاق حتی از داشتن معلومات و دانش‌های حفظی که به دانش‌آموزان آموخته می‌شود اهمیت بیشتری دارد. تخیل مبنای نوآوری و خردمندی و کمال‌جویی و مبنای تعالی و رشد روان آدمی است. اهمیت این موضوع و راههای رشد و پرورش آن می‌توانست به وسعت و کفایت در این کتاب مورد توجه باشد. باید روی قابلیت‌های تخیل خلاق ایرانی تأکید کنیم. قدرت بچه‌های ما از این نظر خیلی بالاست و دلیل آن‌هم اینکه می‌بینیم ایرانیان در طول تاریخ و در هر گوشه‌ای از جهان جای خود را در امور علمی و هنری و انسانی باز کرده‌اند. یکی از دلایل این امر آن است که کمال-طلبی بالا و قدرت تخیل خلاق قابل‌توجهی دارند. ما امروز نیازمند آن هستیم که مسیر تخیل خلاق ایرانی را، که در گذشته فقط امکان پرداختن به هنرهای زبانی را یافته است، به سایر هنرها نیز معطوف کنیم تا به خلق آثاری عظیم در همه حوزه‌های هنری بینجامد و از وضعیت نامطلوب کنونی رهایی یابیم.

حالا اجازه بدهید به چند نکته دیگر هم اشاره کنم و از متن کتاب شاهد مثال بیاورم. نکته اول اینکه به مهارت تفکر در صفحات ۴، ۲۹، و ۱۱۳ اشاره مختصری شده است. این اشارات مقدمه خوبی برای آموزش مهارت تفکر و آموزش فلسفه هنر به زبان ساده به کودکان است. در واقع، آقای دکتر اشاره مسئولانه و عالمانه‌ای به مسأله داشته‌اند که می‌توانست گسترش بسیار بیشتری پیدا کند. نکته دوم مربوط به فصل ششم کتاب است که اهمیت بسیار دارد و در صفحات ۲۳۰ تا ۲۴۱ به نحو خوبی به تهدیدها، فرصتها، راه‌کارها پرداخته شده است. نکته سوم اشاره‌ای است به انقباض و انبساط‌های فراوان در حوزه هنری در صفحه ۲۲۳ کتاب که چون چندان انبساطی را شاهد نبوده‌ایم گمان می‌کنم بهتر بود به همان مفهوم انقباض کفایت می‌شد. همین‌طور در صفحه ۲۲۷ می‌بینیم که از "اقدامات گسترده" و "عزم مناسب در دستگاه آموزش و پرورش" در مورد آموزش هنر صحبت شده ولی مستندات لازم در این موارد ارائه

نشده است. نکته چهارم اینکه در صفحه ۲۲۴ والدین را بازدارنده آموزش هنر دانسته‌اند که به نظر من سخن چندان عادلانه‌ای نیست. در واقع، مشکل از والدین نیست بلکه والدین عموماً تابع مدارس هستند و در مواردی هم که لازم باشد به آسانی می‌توان ضرورت آموزش هنر برای رشد روانی و رفتاری شاگردان را به والدین توضیح داد که می‌دانیم عموماً پذیرش بالایی نیز دارند. منظور آن است که خانواده‌ها، تا آنجا که تجربه کرده‌ایم، علاقمندی و انصاف خوبی در پذیرش همه آموزش‌هایی که موجب رشد فرزندان‌شان می‌شود دارند و خود دانش‌آموزان نیز، بخصوص در آموزش عمومی، از این بابت مشکلی ندارند. به هر حال، تلاش استاد ارجمند در تألیف این کتاب را باید صمیمانه قدر بدانیم و مطالبی هم که عرض شد به هیچ وجه از ارزش کتاب نمی‌کاهد.

دکتر ابراهیم زاده:

البته بعضی از نکات که مورد نظر بوده توسط دوستان مطرح شده است. همانگونه که ملاحظه می‌فرمائید در صفحه ۱۵۸ از هدف‌های دوره ابتدایی شروع شده و تا راهنمایی و متوسطه پیش می‌رود و درست هم همین است. ای‌کاش این اهداف در بقیه موارد هم رعایت می‌شد. اهداف کلی مصوبه شورای عالی آموزش و پرورش در ۷ یا ۸ حوزه بوده است، در ۲ حوزه که مربوط به مسائل هنری است می‌بینیم که اهداف کلی نظام آموزش و پرورش ایران در بند ۳ به "فراهم ساختن شرایط و امکانات لازم برای رشد مستمر فرهنگی، ادبی، هنری، علمی و فنی" یعنی به امکانات رشد هنری اشاره می‌کند.

اهداف هنری را در بند ۱ و ۲ و ۳ به این ترتیب مطرح می‌سازد: اول شناخت، پرورش، هدایت ذوق و استعداد‌های هنری و زیباشناسی به عنوان وجهی از وجوه فطرت انسان که در اهداف کلی نظام آموزش و پرورش ایران آمده است. دوم شناخت زیبایی‌های جهان آفرینش به عنوان مظاهر و تجلیات جمال حق. و سوم شناخت هنر اسلامی، ملی و جهانی و پرورش روحیه هنری و فرهنگی. این هدف‌ها به طور کلی مطرح بوده است و جایش در کتاب خالی است. وقتی بحث را شروع می‌کنیم می‌بینیم واقعاً فعالیت گسترده‌ای نشده. چرا نشده است؟

مستند ما چیست؟ مستند ما شورای عالی آموزش و پرورش است که در سال ۱۳۶۲ به عنوان هدفهای آموزش و پرورش آنها را تصویب کرده است. حالا که کتاب درسی نوشته شده است می‌بینیم که شناخت، پرورش، هدایت، و زیبا شناسی، به عنوان وجوهی از فطرت انسان، نه تنها به زمینه پرورش و به وجه زیباشناسی فطرت انسان توجه نشده است، نه تنها زمینه پرورش را فراهم نکرده‌ایم بلکه از کنار آن گذشته‌ایم، نادیده گرفته‌ایم، و به عبارتی این اهداف مسکوت مانده است. من به شجاعت قلم آقای دکتر اعتقاد دارم چرا که اولین تهدید آموزش هنر را مقوله ایدئولوژی مطرح کرده‌اند. ایدئولوژی نه دینی، چون دین به هنر به عنوان یک وجه از فطرت انسان نگاه می‌کند اما ایدئولوژی به این معنا که به ما می‌گوید صدای ساز را بشنو ولی خودش را نبین، صدای آواز را بشنو ولی خواننده را نبین.

در واقع، زمینه‌های اجتماعی آموزشی هنر فراهم نیست. ما پدر و مادرها را متهم نمی‌کنیم. والدین عاقلانه تصمیم می‌گیرند. به فرزندانشان می‌گویند اگر مهندس بشوی مشخص است چه چیزهایی را بدست می‌آوری اما هنرمند بشوی چه به دست می‌آوری؟ از سوی دیگر می‌بینیم وقتی زمینه آموزش در خارج از کشور فراهم است افرادی که به آنجا می‌روند خوب پیشرفت می‌کنند و وقتی سرشناس می‌شوند در دنیا مطرح می‌شوند، آنوقت به ایرانیان در خارج از کشور افتخار می‌کنیم چرا که زمینه آزادگی و خلاقیت آنجا مهیا است اگر زنجیر ایدئولوژی به فکر وی بزیند دیگر خلاقیت هنری ندارد؟

آقای دکتر مهرمحمدی. شما آسیب شناسی را در شرایط فعلی شجاعانه مطرح کرده‌اید. سوال اساسی مطرح است که با این آسیبها چگونه برخورد کنیم. نکته قابل توجهی است هنگامی که هدف را شناخت زیباییهای جهان آفرینش به عنوان مظاهر و تجلیات جمال حق تصور کردید در کتابها و آموزش کجا تجلی کرده است. هنر فقط در خط و نقاشی نیست بلکه در آموزش ریاضی و سایر دروس هم مطرح است. وجهی از هنر ریاضی است. تعادل و تناسب است. اگر ریاضی ندانید هنر را خوب نمی‌دانید. مثلاً موسیقی ارتباط نزدیک با ریاضی و فیزیک دارد.

در واقع سخن من این است که وقتی هدفها تعیین شد برای عملیاتی کردن هدفها برنامه‌ای تدوین نشد و برای رسیدن به آن سیر و حرکتی انجام نشده است. به عنوان نمونه حتی در

المپیادهایی که در کشور برگزار می‌شود از المپیاد هنر خبری نیست. به خاطر اینکه دنیا از ما نخبه هنری نمی‌خواهد آنها مایلند نوابغ خودشان در این زمینه مطرح شود آنها المپیادها را برگزار می‌کنند که مغزهای متفکر را از سراسر جهان شناسایی و جذب نمایند اما چرا به المپیاد هنر توجه نمی‌کنند؟ برای اینکه هنر بسیار تأثیرگذار است و تأثیر هنر در سطح اجتماعی است. کارهای یک فیزیکدان و شیمی‌دان را می‌شود خیلی سریع و راحت کنترل کرد ولی اگر نابغه هنری داشته باشید نمی‌توانید هنر وی را به راحتی کنترل کنید. برای اینکه هنر از ما نباشد المپیادی برایش در نظر نگرفته‌اند. بنابراین باید ببینیم که چگونه می‌توانیم آزادی و آزاد فکر کردن را در نظام آموزشی تزریق کنیم و خلاقیت و تفکر را آموزش دهیم و عملیاتی کنیم.

کتاب شما حرکت خوبی در آموزش هنر ایجاد کرد. با توجه به رسالت این کتاب جا دارد این زمینه‌ها اضافه شود. درجستار سوم فصل پنجم یعنی از صفحه ۲۱۴ به بعد به برخی از استانداردهای یادگیری آموزش هنر اشاره شده است وقتی این صفحات را خواندم لذت بردم اما مایلم بدانم مستندات این استانداردها چیست؟ اگر مستندات ارائه می‌شد مدعی را در جای خودش ساکت می‌کرد که آن را تجویزی به حساب نیاورد.

در صفحه ۲۲۷ اشاره کرده‌اید که آموزش هنر باید در مسیر تخصصی شدن گام بردارد چنانچه آموزش هنر به شکل عمومی مدنظر است مسیرش نمی‌تواند تخصصی باشد. ما باید دو زمینه را از هم جدا کنیم یکی آموزش عمومی هنر و دوم آموزش تخصصی آن است که البته اگر برنامه‌ریزی درست و صحیحی انجام شود از طریق آموزش عمومی زمینه‌ها آموزش تخصصی پیش خواهد آمد.

یکی از کارهای ارزشمندی که در این کتاب انجام شده است معرفی برخی کتاب‌ها، سایتها، انجمنها، و نشریات است که اگر کسی بخواهد بیشتر بداند می‌تواند به آنها مراجعه کند.

در صفحه ۱۹ به نظر فلسفی سوزان لنگر و نلسون گودمن استناد کرده بودید. می‌خواستم بدانم کدام کتاب آنهاست ولی در فهرست نویسی کتاب نیافتم که احتمالاً اشکالات تایپی است که در چاپهای بعدی اصلاح خواهد شد. در انتها واقعاً لازم می‌دانم صمیمانه تبریک عرض کنم از حرکتی که آغاز کردید مثل سایر حرکت‌های جدیدی که در حوزه کاری خودتان

انجام داده‌اید. امیدوارم با تکمیل آن که به لحاظ حجمی هم جا دارد و البته کار مشکلی است و می‌تواند کار یکی دو سال آینده شما باشد، با شناختی که از دقت نظر و درایت مولف داریم، انجام بشود. به طور نمونه بخش چپستی هنر بیشتر روشن شود و بقیه عناصر که در هنر موثرند مطرح شود. نهایتاً باید تعریفی از هنر ولو به صورت تجویزی داد. یعنی مولف مقصود خود را از هنر بیان کند چرا که به یک تعریف همه جانبه و همگان‌پذیر نمی‌رسیم.

دکتر جولایی:

"تخیل از دانش مهم‌تر است" این جمله در کتاب به نقل از آلبرت اینشتین نوشته شده است. جالب است که خواجه نصیرالدین طوسی نیز سالها قبل از اینشتین گفته بود "آدمی پیش از آنکه متفکر باشد متخیل است". این عبارت، عبارت بسیار زیبایی است که می‌باید سر در همه سینماها نگاشته شود.

ما متأسفانه تصور می‌کنیم هنر یک مقوله‌ای جدا از زندگی است یا اینکه هنر در حاشیه زندگی است. آقای دکتر مهرمحمدی زحمت بسیار در این موضوع کشیده‌اند. من اشاره می‌کنم به دو اثر خوب دیگر در ایران. یک کتابی با عنوان سبکهای ادبی از رضا سیدحسینی داریم که این وزن و این حجم را نداشت و قابلیت مرجع بودن را داشت. دوم کتاب ادبیات کهن فارسی است که برای افسران ارتش نوشته شده بود که بعداً به کتاب بزرگی تبدیل شد و استفاده‌های خوبی از آن در دانشگاهها می‌کنند. علی‌ای‌حال، کتاب آقای دکتر خمیرمایه یک اثر بزرگی است. به نظر می‌رسد مولف متوجه این هدف بوده‌اند که در یک دوره کاری معین به تألیفی برسند یا اینکه دیده‌اند آموزش و پرورش در این زمینه بخصوص هزاران مشکل داشته و آقای دکتر مهرمحمدی در آن محدوده زمانی سعی کرده‌اند به تعدادی از آنها بپردازند. به نظر من این اثر نوید تولد یک کتاب بزرگ و جامع و مأخذ رامی دهد که می‌تواند در دانشگاه به عنوان یک کتاب مرجع علمی مورد استفاده قرار گیرد. کتابی که ۸۰ سال در این کشور منتظر آن بوده‌ایم و تاکنون به دلایل گوناگون نوشته نشده است. از اینکه به عرایض اینجانب توجه کردید تشکر می‌کنم.

دکتر مهر محمدی:

از اینکه دوستان با صراحت و صمیمیت در جهت روشن شدن اشکالات وارد به این اثر نکاتی را مطرح کردند تشکر می‌کنم من واقعاً امیدوارم فراوانی این نوع نشستها و این نقد و بررسیها در جامعه علمی ما بیشتر از آنچه که هست بشود و تأسف می‌خورم که چرا اینچنین نیست. امیدوارم از قبل این رایزنیها و گفتگوها و تعاملات به مدارج بالاتر در عرصه علمی - فرهنگی برسیم.

به دلیل آنکه زمان کافی در اختیار نداریم و عملاً زمان به پایان رسیده است نکته‌ای را به طور کلی عرض می‌کنم: من در یک زمانی دست به نگارش کتاب زدم که احساس می‌کردم در آموزش و پرورش و جامعه تعلیم و تربیت ما یک نوع بی‌توجهی مطلق، نوعی بی‌حسی و بی-احساسی نسبت به معضل بزرگی مانند عدم توجه به تربیت هنری وجود دارد.

فکر کردم در بدو امر یک تلنگری زده شود و این تلنگر توجهات را بتواند به زمینه هنر جلب کند تا درگامهای بعدی کوششهای موثرتر و پاسخگوتر به نیازهای آموزش و پرورش در این زمینه داده شود. عمده نکاتی که دوستان فرمودند حکایت از آن دارد که الان فصل و وقت آن رسیده است که کار عمیق‌تر و جدی‌تر صورت بگیرد و امیدوارم بنده یا سایر اساتید محترم که برای این بُعد مغفول دل می‌سوزانند این توصیه جمعی را جدی بگیرند و انشاء... شاهد کارهای اساسی‌تر در این زمینه باشیم.

در نهایت عرض می‌کنم من عنایت داشتم که این اثر آموزش عمومی هنر باشد چرا که در آموزش تخصصی هنر، اگر مشکل داشته باشیم به اندازه عمق و وسعت مشکلی که در حوزه آموزش عمومی هنر است نداریم. به همین خاطر با عنایت به این معنا اسم آن را آموزش عمومی هنر گذاشتم. یکی از دشواریهای کار نیز همین است. وقتی هنر به عنوان مولفه‌ای در پهنه آموزش و پرورش عمومی می‌خواهد مطرح شود چه ضرورتها و چه منطقی و چه توجیهی

می‌تواند داشته باشد و گرنه بحث آموزش هنر به عنوان یک زمینه تخصصی در مقطع دبیرستان یا آموزش فنی و حرفه‌ای و یا سطوح بالاتر نه در حوزه کار من است نه اساساً مورد توجه من بوده است. مجدداً این موضوع را مورد تأکید قرار می‌دهم که یکی از دشواریهای کار این است که بتوانیم چستی، چرایی و چگونگی آموزش عمومی هنر را به طور مفصل و عمیق‌تر و گسترده‌تر مطرح کنیم و میان آنچه که از آموزش عمومی هنر و آنچه از آموزش تخصصی هنر فهمیده می‌شود خلط نکنیم و من گمانم این است که آموزش عمومی هنر یعنی مطرح کردن هنر به عنوان زمینه‌ای یا عرصه‌ای از آموزش عمومی مورد نیاز جدی ماست و کارهایی که در جهت تکمیل این کتاب توسط من یا سایر متخصصین انجام می‌شود باید توجه شود که بین آموزش عمومی و تخصصی هنر خلط ایجاد نشود.

در جایی که اشاره می‌کنم آموزش عمومی هنر در مسیر تخصصی شدن قرار بگیرد، که به تعبیر آقای دکتر ابراهیم‌زاده پارادوکس ایجاد می‌کند، در واقع ظرافت و دشواریهای آموزش عمومی همین است که وقتی صحبت از آموزش عمومی می‌کنیم منظور این است که آموزش باید در دسترس و اختیار همه دانش‌آموزان باشد. اما این آموزش برای همه یکسان تعریف نشده بلکه با توجه به علاقه‌ها، حساسیتها، شرایط و نیازها است. در همانجا اشاره به آموزش هنر به صورت غیرتجویزی می‌کنم یعنی دانش‌آموزان در سطوح بالاتر تحصیلی در مسیر آموزش عمومی هنر حق انتخاب را از حیث حوزه‌های هنری مورد تأکید بر حسب علاقه‌شان داشته باشند. در پایان دوره متوسطه که کل این دوره، دوره آموزش عمومی تعریف شده از قبل آموزش عمومی هنر واجد یک تخصص شده باشند مطلبی است که در استانداردها به آن اشاره کردم و به خوبی دیده می‌شود که در استانداردها فرایند و مسیر تخصصی شدن دنبال می‌شود.

من به آموزش عمومی هنر به عنوان رکن نظام آموزشی توجه کرده‌ام. این تعبیر من نیست. نظر اساتید صحیح است که آموزش عمومی عرصه خیلی چیزها می‌تواند باشد. ابتدا باید عرصه و پهنه آموزش عمومی را ترسیم کرد بعد جایگاه هنر را در آن روشن ساخت. هدف من این نبوده که عرصه آموزش عمومی و مولفه‌های آن را مشخص کنم و این تعبیر چهارمین از زبان الیوت آیزنر است که به عنوان یک زبان نمادین یا زبان کنایه‌ای استفاده کرده است.

به این معنی که همان درجه و اعتباری که در جهان برای خواندن، نوشتن و حساب کردن در آموزش عمومی وجود دارد و کسی تردید و تشکیک نمی‌کند برای هنر هم همان اعتبار وجود دارد. آنها هم مقصودشان این نیست که آموزش عمومی به همین چهار عنصر خلاصه می‌شود.

من مجدداً صمیمانه تشکر می‌کنم و واقعاً استفاده کردم. خیلی از نکاتی را که دوستان بیان کردند زمینه را برای بازنگری مجدد فراهم می‌سازد و این مطالب را به عنوان سوغات گرانقدر و ارزشمند و به عنوان توشه راه در ادامه مسیر استفاده خواهم کرد.

تهیه و تنظیم: دکتر شهناز هاشمی